

اصول دین اسلام و مذهب شیعه

گیر و بندهای دین اسلام، که آنها را "اصول دین اسلام" می نامند، بدین قرارند: **توحید، نبوت و معاد** برای مذهب شیعه دو گیره (اصل) دیگر، **عدل و امامت**، هم، با آن سه اصل، اضافه شده است.

متولیان اسلام بر این گمان هستند، که اسلام بر اصول دین استوار بوده و چنانچه یکی از این اصول محکم باشد، ایمان شخص، در نتیجه اسلام سرنگون می گردد. این برداشت نادرست است چون ایمان به اسلام، به کردار انسان در این تنگ حصار، امکان پذیر نمی باشد، ولی اسلام با تحریفات ذهنی گوناگون در بین مسلمانان ادامه دارد.

اسلام از همان ابتدا بر ناآگاهی مردم و بر منطقی خلاف خرد آگاه انسان، بنیاد یافته است. اسلام هر اندیشه ای را که خارج از حصارهای تعیین شده باشد، چه از مسلمان و چه از نامسلمان تحمل نمی کند.

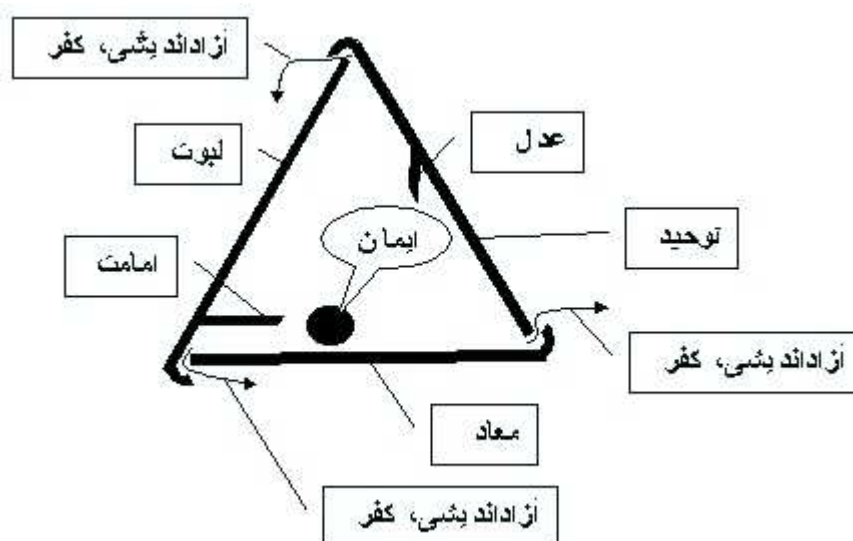
هر مسلمانی هم به یک "اصول دین اسلام" که در ذهن خود پرورانده است اعتقاد دارد، ولی نه به آن "اصول دین اسلام" که محمد نبی بر آنها عرضه داشته است. با این وجود پیشرفت اجتماعی، و فرهنگی مسلمانان در تنگ حصارهای دین اسلام محدود مانده است.

دین اسلام که در قرن هفتم میلادی بوسیله محمد ابن عبدالله بر قبیله های عرب عرضه شده، افکاری هستند، که از دینها، سنتها و خرافات مرسوم قبیله های اطراف مکه گرفته شده، و محمد در طول 23 سال نبوتش بر حسب نیازهای تازیان آن دوران و موقعیت خود، ترکیب کرده است. این افکار را با شعارهای اخلاقی و اجتماعی، و برانگیختن طمع تازیان برای بدست آوردن غنیمت (دارایی نامسلمانان)، گسترش ترس از الله، و با زور شمشیر نومسلمانان، بر قبیله های دیگر تحمیل کرده است. محمد باورهای مرمان با فرهنگ آن زمان را هم، تا اندازه فهم کم رشد آن تازیان مسخ کرده و به رنگ اسلام خودش برگردانده است، تا در اصول دینش گنجانده شوند.

برای نمونه: پری که در فرهنگ ایران مهرزاد، مهر گستر، زیبا، شادی بخش، دوستدار و دایه انسان است، به جن تبدیل گشته⁽¹⁾ است. و یا رام زرخدای باد و موسیقی و آورنده سروش، در اسلام بصورت حربه ای در دست الله درآمده که، برای نابودی و تهدید مرمانی که او را تأیید نکرده یا تأیید نکنند، بکار می رود. جانشینان محمد هم که دیگر طعم قدرت را چشیده بودند، با سرسختی و ستمکاری سنتی خود، دین اسلام را با زور شمشیر و شعار "الله و اکبر" به مرمان سرزمینهای دیگر تزریق کردند. بهر حال بندهایی را که متولیان اسلام، به نام "اصول دین" به مردم می فروشند، قیدهایی هستند که اندیشه مسلمانان از حرکت و جستجو باز می دارد. در محدوده این حصارها، خرد آگاه هر فرد خشک، نازا و ناتوان می گردد. به مسلمانی که اندیشه اش از این اصول تجاوز کند مرتد می گویند. در اسلام نه تنها ریختن خون مرتد آزاد است، بلکه مرتد حقی بر دارایی خود هم ندارد و چون در اسلام زن بخشی از اموال مرد بحساب می آید، زن شخصی که مرتد خوانده شده، می تواند به تصرف مسلمانان درآید.

در نمودار زیر نشان داده شده که "اصول دین" نیروی اندیشه مسلمانان را در بند و در درون حصاری تنگ زندانی و سرکوب می کند.

در این نمودار دیده می شود که هر چند اصول دین بهم پیوسته نیستند ولی یک دیگر را در بر می گیرند و رهایی از این تنگنای بدون رهایی از ایمان به اسلام امکان پذیر نیست. گذرگاه آزاداندیشی از این تنگ حصار خیلی باریک و گذشتن از آن دشوار است، و باید راه گریز را جست و جو کرد.



این به آن معنی هم نیست، که هر کس اندیشه خود را از ایمان گسست، بطور خود بخودی به آزاد اندیشی می پیوندد. چه بسا رهایی از این قید و بندها، گرفتاری در زندان و یا مردابی دیگر را به دنبال داشته باشد.

آزادی از هر دامی بدون خرد آگاه و زاینده انسان تنها آرزویی است که در آغاز خود می ماند.

این هست (واقعیت) و جز این هم می تواند باشد (آرزو و رؤیای)

(منوچهر جمالی⁴)

"جز این می تواند باشد" همیشه در پشت "این هست" حاضر است

شک ورزی، گستاخی و جویندگی انسان است که خرد را می انگیزد، خرد میزان سنجش خدایان است، نه آنطور که الله در اسلام محتوی و محدوده عقل را از پیش و برای هر زمان و مکان تعیین نموده است، بلکه آنطور که فردوسی، در مورد خردی که انگیزنده نشود، سخن می سراید:

خرد تیره و مرد روشن روان	نباشد همی شادمان یک زمان
چه گفت آن خردمند مرد خرد ⁽²⁾	که دانا ز گفتار او بر خورد
کسی کو خرد را ندارد ز پیش	دلش گردد از کرده خویش ریش

حافظ هم طریقت خرم دینان را کوتاه و زیبا بیان داشته است:

مباش در پی آزار و هر چه خواهی کن که در طریقت ما غیر از این گناهی نیست

در فرهنگ زرخدایی ایران، هرگز اندیشه ای را خاموش نمی کنند، بلکه در روند همپرسی و همیاری با خرد، اندیشه انسان را به زاینده گی و سازندگی می انگیزند⁽¹⁾.

در این نوشته اصول (بندها) دین اسلام را بطور کوتاه بررسی می کنیم.

توحید: یکتا پرستی "لا اله الا الله" یعنی: نیست الهه ای بجز الله.

این بر عکس آنچه که در افکار عمومی تحریف شده، اولین شرط پذیرش اسلام نیست، بلکه پذیرفتن و اطاعت از اولین تا آخرین اوامر یک قدرت نا پیدا و مخوف است. الله تنها خالق است، از نیستی به هستی خلق می کند او خالق همه چیز است، هر نیکی و هر بدی، هر ملک (فرشته) و شیطان، تاریکی و نور، مردمان گناه کار و مسلمانان با ایمان، خرد مند و اندیشمند یا مؤمن و با تقوا. این خالق حدود هزار و چهارصد سال پیش، بوسیله محمد "رسول الله" به قبیله هائی عرب معرفی شده است، با خشم و قهر، الله پیشین و دیگر خدایان مردم عربستان و کشورهای اطراف را در خود نابود ساخته، و به سرعت جائ همگان را به تنهایی به اسم "الله" (3) تصاحب کرده است. الله با یهوه خدای یکتای یهود یها چندان فرقی ندارد، فقط نمی تواند یا نمی خواهد آنطور که او بی واسطه با موسی کلام می رانده است، با محمد هم سخن بگوید. این است که اوامر خود را بوسیله جبریل بصورت "وحی" بر او نازل می کرده است. در کردار جبریل رسول الله یا پیامبر است و محمد سخنگوی آنهاست.

با وجود اینکه الله می باید یکتا باشد، ولی مفهوم "لا اله الا الله" در نهاد خود الله، و رسولش یا کسانی که ایمان می آوردند، درست جا نیافتاده بوده، چون به تکرار و جهد تأکید می کردند که "الله و اکبر" یعنی الله بزرگتر است. اگر هیچ الهه ای، بجز الله نباید وجود داشته باشد، پس الله از کدام خدا، یا چه چیز بزرگتر است؟ تضاد "لا اله الا الله" با "الله و اکبر" آنقدر آشکارا است، که متولیان اسلام می کوشند، این اختلاف روشن را بصورتی مغشوش کنند، می گویند که "الله و اکبر" به این معناست، که الله از آنچه که در فکر، ناقص مسلمانان، تصور بشود بزرگتر است. شاید این بیان بتواند از پیشرفت و گسترش فکر مؤمن جلو گیری کند، ولی مشکل تضاد را حل نمی کند. چون کسی که یکتایی الله را باور کرده باشد، چگونه می تواند به اندازه بزرگی یا کوچکی او بیاندیشد؟، اصولاً سنجش هر چیز تنها با معیاری هم جنس خودش امکان پذیر است، "الله و اکبر" وقتی معنی دارد که با "خدایان" دیگر سنجیده شود. هرچه هست الله، ژرفبینی، دوراندیشی و آینده نگری نداشته و نمی توانسته که آگاهان عمل کند، و می خواهد که انسان اشتباهات او به زور و از ترس جبران کند. الله انسان را گناهکار، ذلیل و نادان خلق کرده که بایستی بوسیله فرستادگانش به اجرائ اوامر او تن در دهند.

چرا او انسان را چون پرورگار مهر (زنخدای ایران) به بینش و خرد مجهز نکرده تا خود بتواند، بهی را بجوید؟ و خود پژوهنده نیکی باشد؟. الله می گوید: او انسان را از لجن خون (علق) خلق کرده و با این ادعا انسان را پست، حقیر و ذلیل می شمرد تا بردگی و شرمساری انسان را تحمیل کند. بر خلاف الله، در فرهنگ زنخدایی ایران، انسان از گوهر خدایان آفریده شده؟ ارزندگی و مینوی انسان در اندیشه و فرهنگ ایران چنین تعریف شده است.

مینو یا تخم هر جانی آمیخته^۶ این پنج بخش هست:

آرمیتی	=	زنخدای زمین	=	تن
رام	=	زنخدای باد و موسیقی	=	روان
ماه	=	دین (بینش زایشی)	=	خدای آفرینندگی
گوشورون	=	خوشه ^۶ همه جانها یا جانان	=	جان
هومن	=	خدای آشتی و میان	=	(پیه و روغن در تخم) (بند هشن، بخش 3 و 35)

خدا در انسان نیست، بلکه خدایان با هم آمیخته و با هم یگانه شده تخم (مینوی) انسانند. انسان گیاهیست که از "تخم خدایان" میروید، در هر زنده ای، پنج خداست (آرمیتی + رام + ماه + گوش + هومن) ولی "هومن" تخم یا مینوی واحد، ولی نا پیدای هر زنده ایست. (منوچهر جمالی^۴)

ببینیم اهوآ مزدا یا "خداوند جان و خرد" چگونه انسانی را آفریده است.

چو زین بگذری مردم آمد پدید	شد این بندها را سراسر کنید
سرش راست بر شد چو سرو بلند	به گفتار خوب و خرد کار بند
پذیرنده هوش و رای و خرد	مر او رادد و دام فرمان برد

(فردوسی)

برمی گردیم به صفت های الله، او بینش و شناخت درستی از مخلوق خودش ندارد، شیطان از فرمانش خارج شده، کشش و مهر آدمی به شادی، موسیقی، شراب، هنر، زیبایی و پدیده های لذت بخش، بدون خواسته او در منش آدم نهفته شده است. الله مجبور است که مسلمانان را به امید جنت و ترس جهنم، از کردار شادی بخش باز دارد.

الله که ادعای بی نیازی دارد، مسلمانان را مجبور به نماز گزاری و قربانی دادن کرده است. او ادعا دارد که دانای همه چیز است، ولی نه تنها از پدیده های آسمانی بلکه از بیشتر مردمان و سرزمینهای روی زمین هم آگاهی نداشته و تصوراتش از فهم عربهای آن زمان تجاوز نمی کند. الله نه زاییده شده و نه می زاید، از هیچ بوجود آمده، از هیچ خلق می کرده و مخلوقش به هیچ بر می گرداند. پژوهشهای چند هزار ساله مردم خرد مند و تجربه میلیونها سال زندگی نشان می دهند که "هرگز چیزی از هیچ بوجود نمی آید، چیزی به هیچ تبدیل نمی شود"

پیر مغان حکایت معقول می کند معذورم از محال تو باور نمی کنم (حافظ)

مسلمانان که از الله رحمان و رحیم خود وحشت دارند، باید پنج بار با خفت و خواری، همه روزه او را عبادت کنند:

ما تو را عبادت می کنیم و از تو کمک می خواهیم، هدایت کن ما را به راه مستقیم، راهی که به آنها احسان می کنی، نه راهی که به آنها خشم داری و گمراه هستند. (سوره الفاتحة)

پس خود الله است، که به بعضی خشم و به بعضی احسان دارد، انسان موجودی بی اختیار است، حق انتخاب راه درست و اجازه اندیشیدن و به کار انداختن خرد خود را ندارد. چون خرد، انسان را از راه مستقیم الله، گمراه می کند و به راه درست می کشاند (راه راست خلاف راه دروغ و به معنی راه درست است و می تواند کج و پیچیده باشد، ولی راه مستقیم الله، انسان را از رسیدن به پاسخ نیازهای خود دور می کند).

اصولا هیچ کس نمی داند، که الله با این همه تضاد در خلقت و گفتارش و ساختن دوزخ و جنت چه هدفی دارد. یک چوپان که گوسپند پرورش می دهد، یا سرکرده یک قبیله که فرمان صادر می کند، برای آسایش، بهبود زندگی خود، و یا برتری بر دیگران است. ولی الله که اوامر خود را بوسیله فردی از انسانها به مسلمانان ابلاغ می کند، ناتوانی و ندانم کاری خود را نشان می دهد، او نمی تواند خود به مردمی، که نتوانسته "کامل" بسازد، فرمان بدهد، او نمی داند برای چه فرمان می دهد و چرا با مردم دشمنی دارد.

این الله زاییده فرهنگی ستم پیشه و مردمی نا آگاه و خشن است، به چنین "الهه ای" در فرهنگ مهر پرور ایران اهریمن می گویند.

نبوت: یعنی مسلمانان باید باور داشته باشند، که محمد رسول الله است.

فرقی که محمد با نمایندگان الهی پیش از خودش دارد این است، که محمد خود مثل موسی و عیسی قدرت خدایی ندارد، اوامر الله بصورت وحی بوسیله جبرئیل بر او نازل می شود. یعنی محمد تنها برگزیده الله است، و تنها فردی است، که الله به او اعتماد دارد، ولی شایسته آن نبوده که الله بی واسطه به او فرمان بدهد. تمام اوامری که

محمد دریافت داشته، در قرآن جمع آوری شده، در این کتاب، گفتارهایی هست که پیش از محمد در باورها و سنت های قبیله های اطراف او وجود داشته است. ولی شیوه و حشیانه ای که مسلمانان برای گستردن و ابراز کردن عقیده خود داشتند و دارند بی نظیر است. الله هر عمل غیر انسانی را در راه تحمیل دین اسلام جایز می داند. غیر مسلمان نجس است و هیچ حقی بر جان و مال خود ندارد، مگر اهل کتاب (یهودی و مسیحی) اگر تعهد کنند که به خفت و به دست خود به مسلمانان جزیه (مجازات مالی) بپردازند.

مسلمانان باید باور داشته باشند، که قرآن جواب گوی تمام نیازهای اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی تاریخی هر مردمی در هر کجای زمین، می باشد. امروز کمتر مسلمانی (هر قدر هم که به ایمان نزدیک و از خرد دور باشد) یافت می شود، که گفتار محمد نبی را با عقل خود قبول داشته باشد، مثلاً اینکه: ستارگان میخهای هستند، که با آنها الله آسمان را به سقف (کدام سقف؟) کوبیده است، نگاه کنید به آسمان، که الله آن را بدون ستون خلق کرده است، و..، قرآن امر می کند، که آیات الله را همانطور ببینید که فرستاده شده، و بنا بر اندیشه خود آنها را تحریف و تفسیر نکنید، چون الله از همه مردمان دانا تر است. با وجود این متولیان اسلام همه کمبودها و تضادهای درون قرآن بر حسب زمان و مکان تفسیر می کنند، و بدبختی در همین جاست، که مسلمانان ندانسته خود را داناتر و برتر از الله و محمد می دانند، و در تمام طول تاریخ گفتار الهی را تصحیح، تحریف، تفسیر و ترمیم کرده اند. متولیان اسلام آن چنان هم، از الله نمی ترسند، ولی از اندیشه آزاد، خرد زاینده، جویندگی، گستاخی و پزهندگی انسان وحشت دارند، آنها بیشتر از الله از انسان خردمند و سرافراز می هراسند.

گویا باور نمی دارند روز داوری این همه قلب و دغل در کار داور می کند (حافظ)

ایمان به نبوت یعنی نفی خرد انسان و انکار پیشرفت و تغییر اجتماع در طول زمان است. مسلمان مجبور است، که اندیشه یک فرد را بعنوان خرد مطلق و جاودان ببیند، و دانش خود را در گفتار محمد (قرآن) محدود کند.

معاد: یعنی باور داشتن روز مجازات، روزیکه زمین و زمان به آخر می رسد، همه مردگان زنده می شوند. مسلمانان فرمان بردار به جنت می روند و به خوردن، آشامیدن و شهوت رانی مشغول می شوند. دیگران به جهنم ریخته می شوند تا به سختی شکنجه شوند.

کسی که ناآگاهان به توحید و نبوت ایمان آورده، دلیلی نیست که همیشه بر این باور باقی بماند. شک ورزی و گستاخی در سرشت انسان نهفته است. ترس از عذاب جهنم است، که انسان از جویندگی باز می دارد و اندیشه مسلمان را در حصار توحید و نبوت زندانی می کند.

در فرهنگ زندقای ایران، انسانی که از گوهر خدایان روییده شده، یک فرد نیست، که بمیرد و الله او را زنده و مجازات کند، انسان زاینده است و تا هم گوهران سرشت او (ارمیتی، رام، ماه، گوش، هومن) زنده اند، انسان هم زنده است.

ز راه خرد بنگری اندکی که مردم به معنی چه باشد؟ یکی (فردوسی)

خرد، دانش و مهر انسان است، که در جامعه گسترش دارد و به روند خود ادامه می دهد، گاهی با دروغ و ندان در پیکار و گاهی با راستکاران همیار است. نیک اندیشان با خداوند مهر و در آسایش و آزادی زندگی می کنند و دروغ و ندان در زیر فشار ستم کاران.

ذرات سازنده^۶ اتم، پدیده های کهکشانیها، زمین، ماه، مهر که تنها از کشش فیزیکی پیروی می کنند، و گیاهان که از غریزه^۶ درونی، و جانوران که از خرد کم رشدی، برخوردار هستند، می توانند بدون الله، نبی و مجازات جهنمی در روند و زندگای خود پا بر جا بمانند.

چرا انسان که به نیروی خرد آراسته شده است، باید به حکومت مطلق الله، به گفتار خلاف خرد، و افسانه های معاد ایمان بیاورد، خفت، ذلت و ستم متولیان اسلام را بپذیرد؟.

عدل: یعنی الله عادل است، هر کس را به اندازه^۶ زهدش احسان می بخشد و به اندازه تخلفش از ایمان مجازات می کند.

عدل از آرزوهای مردمی که در هجوم تازیان سرکوب شده بودند، سر چشمه گرفته، ایرانیان دادگری را با عدل برابر می پنداشتند و از عدل اسلامی بی خبر بودند، یا این که خود را فریب می دادند. در قرآن عدل الهی به روشنی بیان شده است و به مشرکین و کسانی که ایمان نمی آورند، عذاب دنیا و آتش آخرت را وعده می دهد، و حتی الله با میل خود کسانی را از ایمان دور می دارد تا مجازات کند.

کسانی را که برای عذاب الهی در نظر گرفته شدند، ایمان نمی آورند (مفهوم سوره یونس آیه 96 و 97)

عدل الهی در قرآن چنین تعریف و در عمل هم چنین اجرا شده است:

بکشید کسانی را که به الله و روز آخرت ایمان نیاورده اند
حرام الله را حرام نمی دانند و دین او را نمی پذیرند

(سوره توبه آیه 29)

عدل معنائ داد و دادگری را ندارد، چون دادگری انسان، و مهر به انسان، مقدس است، تجاوز به آزادی و حقوق انسان بی دادی است. در عدل مردم به نسبت خطایی که مرتکب می شوند، مجازات خواهند شد و خطا را با نسبت اندیشه^۶ مردم و باور اسلامی می سنجند، مثلاً کافر از حقوق اجتماعی محروم است. عدل از اصول مذهب شیعه است، ولی به آن معنی نیست که مسلمانان دیگر به عدالت الله ایمان نداشته باشند. بلکه پیروان سنی بر این باورند که الله فقط عادل نیست که باید در اصول دین ذکر شود، قهار، جبار، غفار، مکار، رحمان و.... نیز از صفاتی هستند که در قرآن به الله داده می شوند، آنها دلیلی نمی بینند، که برصفت عدل بیشتر از صفات دیگر الله تکیه کنند. دیگر این که در اسلام تنها یک الله وجود دارد، آنطور نیست، که شیعه به آن الله عادل و مسلمانان دیگر به این الله ظالم عقیده داشته باشند.

در کردار هم فرقی وجود ندارد، مثلاً اگر الله ساکنین نامسلمان شهری را نابود کند یا فرمان نابودی آنها را صادر کند، می توان در این مورد گفت که الله قهار، جبار و یا عادل است.

امامت: اعتقاد به امام به عنوان "وارث خلافت" بعد از محمد هم از اصول مخصوص پیروان مذهب شیعه است.

یعنی بعد از محمد می بایستی علی دامادش خلیفه و امیرالمومنین می بوده، و بعد از آنهم این قدرت به فرزند پسر در آن خانواده به ارث می رسیده است. حالا چگونه از امام دوم "حسن" به پسرش ارث نمی رسیده، و برادرش "حسین" در ردیف وارث قرار گرفته، منطقی است که در فهم شیعه می گنجد. در هر حال آن ترتیبی که بعد از مرگ محمد با خدعه و تهدید جانشینان هائی (ابوبکر، عمر، عثمان، علی) او را، سران قبیله های مسلمان به خلافت رسانده اند، برای شیعه مذهبها قابل قبول نیست. با وجود این که بعد از علی هیچ کدام از ده امام دیده شده، به

خلافت نرسیدند، ولی پیروان مذهب شیعه آنها را امیرالمومنین خود می دانند، و بعضی از آنها هم بعد از مرگ به موجودات تخیلی شبیه خود الله (خدایی) تبدیل شدند.

این شیوه و روند امام سازی، همیشه اختلافاتی، ذهنی و عملی به همراه داشته و در نتیجه شیعه به فرقه های گوناگونی تقسیم شده است. مثلاً چگونه بایستی کنیز زاده ای را به امامت پذیرفت؟ (علت پیدا شدن فرقه^۶ اسماعیلی). گذشته از تضادها و اختلاف نظره‌های درون مذهب شیعه، امامت به یازدهمین امام "حسن عسکری" می رسد. چون او عقیم بوده، هیچ کدام از زنهایش آبستن نمی شدند. بعد از مرگش پیروان شیعه را از فرزند او "مهدی" خبردار می کنند، گویا این فرزند از مادری که هرگز آبستن نبوده، بد نیا آمده و فقط متولی امام، او را می دیده است.

امام دوازدهم "مهدی" که غیر از خود این شیعه ها، هیچ مسلمان دیگری به هستی او، در هیچ زمانی معتقد نبوده، بالاخره از نظر همان متولیان هم غیب می شود، هنوز هم که بیش از هزار سال از آن تاریخ می گذرد، شیعیان منتظر ظهور آن امام هستند.

امامها از محمد برتری های فراوانی دارند، محمد تنها سخنگوی الله بود و مثل همه مردم از دنیا رفت، ولی امام عالم مادر زاده است، خود از همه چیز و هر علمی آگاه است، اصلاً احتیاجی به وحی و حتی به الله هم ندارد. افسانه هایی که به امامها نسبت می دهند، آنها را در مقام خود الله می گذارند، امامها عالم به آینده و همه گذشته هستند. این افسانه ها فقط به دوران زندگی آنها محدود نشده، بلکه بعد از مرگ هم بیشتر نیروی خدایی پیدا کرده اند.

می گویند امام رضا را با انگور زهرآگین مسموم کرده اند، او نه به فرد یا افرادی قصد جانش را داشتند مشکوک شده، نه از مزه انگور زهرآگین، چیزی را تشخیص داده، نه بعد از خوردن زهر توانسته زندگی خود را نجات دهد، ولی شیعیان او، بر خلاف اسلام، بر گورش گنبد طلا ساختند، بعد از هزار سال هم از معجزه های گور و معبد او طامات می بافند.

پیروان شیعه اصول دین اسلام را درهم ریخته اند، از سنگ و فلزات بر گور امام و امام زاده ها، بت خانه بنا کردند، توحید را عملاً زیر پا نهادند، صفات الله را به امامها منتقل کردند. نبوت، که بایستی محمد را بعنوان آخرین برگزیده الله بپذیرند، در عمل رد می کنند، نه تنها دوازده امام عالم تر از محمد ساختند، بلکه دوازدهمین امام را در کنار الله برای همیشه زنده نگه داشتند، او مثل الله، نه دیده، نه زاییده شده و نه می زاید و نه می میرد.

در معاد هم دیگر الله تنها قاضی نیست، امامها اهل جنت را برمی گزینند، جهنم دیگر فقط برای کسانی که به اسلام ایمان نیاورده اند نیست، بلکه برای کسانی است که به دوازده امام ایمان ندارند، امامها تعیین کننده جنت، دوزخ، راه نجات از دوزخ و مقدم بر الله و محمد می باشند.

آنچه گور این مردگان هزار ساله را بر الله قهار ارجعیت می بخشد، آن است که شیعه، هر زیارتگاه را به پسند دل خودش، می آراید و می سازد، درخواست خود را بدون واسطه با "معجز" امام در میان می گذارد، گناهان خود را می فروشد، آخرت دلخواهی را می خرد، دشمن را نفرین می کند، با گریه و لابه خود را تسکین می دهد و به امید بهبود در اسارت این خدایان و متولیان اسلامی باقی می ماند.

پیروان مذهب شیعه، بندهای (اصول) دین اسلام را در هم پیچیدند، ولی آنها را پاره نکردند، بلکه در همان تنگ حصار دین خود را به شیوه^۶ دروغ و ندان ساخته اند. اندیشه^۶ شیعه فروشان، میدان بیشتری برای گسترش ندارد، حتی با آوردن ولایت فقیه بر نادانی خود و انکار خرد انسان اعتراف می کنند. آنها خود را از فرمان مستقیم الله رها کردند، ولی بندهای اسارت "فردی" خود کامه تر از الله را بر گردن نهادند.

افکار شیعه تاریک، پست، خلاف خرد انسان و ترمز کننده^۶ پیشرفت اجتماعی و فرهنگی است.

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود ز هر چه رنگ تعلق بگیرد آزاد است (حافظ)

اینکه جهان بینی ایرانیان، حتی در تنگنای شیعه گری، از دیگر مسلمانان برتر و بهتر است، علتش را در فرهنگ باشکوه گذشته^۶ آنها باید دید، که هنوز هم بنمایه های آن فرهنگ در نهاد ایرانیان باقی مانده است.

در فرهنگ ایران، که هزاره ها پیش از زرتشت پیدایش یافته است، زایدن از روان خود ملت بوده است، این زندگی است، که فقط مقدس است، زندگی، هر انسانی، مقدس است، نه به امر خدا.

زندگی هر انسانی، فراسوی دین و عقیده و مکتبش، فراسوی نژاد و ملیت و طبقه اش مقدس است. این تفاوتها ایجاب تبعض حقوقی نمی کند. چون تبعیض حقوقی آزدن روان و زندگی است. ...

جان و زندگی، ارزشی فراتر از دین و ایمان و اعتقاد و انکار افراد دارد. (منوچهر جمالی⁴)

1 / رجوع شود به نوشتارهای منوچهر جمالی در فرهنگشهر

2 / زرتشت

3 / ایرانیان واژه های "خدایی" (خداوند، ایزد، یزدان، آفریدگار، پروردگار و...) خود را به الله جزیه می دهند

4 / از هومنی در فرهنگ ایران تا هومنیسم در باختر ISBN 1 899167 81 1 LONDON

این نوشته در تارنمای فرهنگشهر بایگانی خواهد شد: www.farhangshahr.com
دریافت باز تاب از دیدگاه خوانندگان: MarduAnahid@yahoo.de